

آنچه یک طنزپرداز خوب ، بد نیست بداند

نویسنده : زهرا درّی " پاییز "

نگارش : شهریور ۱۳۸۷

انتشار کتاب الکترونیکی: بهار ۱۳۹۳

Zahradorri.blogfa.com

به نام خداوند طنز آفرین

که با طنز آورده ما را زمین !

عنوان : آنچه یک طنزپرداز خوب ، بد نیست بداند

نویسنده : زهرا نوری " پاییز "

انتشار به صورت کتاب الکترونیک

قیمت : ندارد. شما بخوانید:

همه حقوق محفوظ است .

برداشت با ذکر منبع آزاد است .

.....
فهرست مطالب

حرف اول

بخش اول

شناخت طنز و طنز پرداز

نکاتی درباره طنز.....

طنز از منظر دیگران (دیدگاه ها).....

رازهای طنزپردازی

بخش دوم

درباره شعر طنز.....

طنز شناسی

منابع پیشنهادی

حرف اول :

طنز باید که خواندنی باشد

فی البداهه پرانندی باشد

انتقادی گزیدنی باشد

اعتراضی گزانندی باشد

مثل چوبی که می کند سوراخ

بستنی را چپاندنی باشد

جنس ایهام و طفره و حاشا

پیچ دار و تکاندنی باشد

زیر چشم تمام نااهلان

ضربه هایش نشانندی باشد

گر که روزی به طعم قارا شد

عین حلوا تنان تنی باشد

مهلت انقضائش تا هرگز

طنز داروی ماندنی باشد

با تقدیم سلام و لبخند و احترام و ادب و عشق به زبان و ادبیات شیرین فارسی : زهرا دُرّی "پاییز"

مقدمه

در جامع الصغیر (۲: ۲۶۸) آمده است که حضرت محمد (صلی الله علیه و اله) فرمودند: "خدای تعالی بسیار دشمن می دارد خوردن بدون گرسنگی را و خواب بدون خستگی را و خنده بدون تعجب را و فریاد در وقت مصیبت را و ساز در هنگام نعمت را" ...والضحک من غیر عجب...

وقتی خدا خودش می گوید خنده از تعجب حاصل می شود، مطلب را می گیری و تا ته خط می روی.

پس خنده با تعجب همراه است. بشر تا تعجب نکند، نمی خندد. اصلن خنده جواب تعجب است. ما به چیزهایی می خندیم که برایمان شگفت آور و نامنتظره باشد. شوخی که رایج ترین وسیله خندیدن و خنداندن است، به این دلیل خنده دار است که برای مشکلات و دشواری ها، راه حل هایی عجیب و دور از ذهن می جوید، چرا که منطق خاص خود را دارد. منطقی بی منطق و ابلهانه که در شکل ظاهری از منطقی عاقلانه پیروی می کند، اما این توجیه ظاهرا منطقی، در واقع چنان بی منطق، خارج از انتظار و دور از ذهن است که ما را یک باره به خنده می اندازد.

"سنایی" وقتی می گوید:

"خرکی را به عروسی خواندند / خربخندید و شد از قهقهه مست"،

خواننده را از خنده خر و دعوت به عروسی شدن خر، به تعجب و سپس خنده وا می دارد. این به جز طنز چه می تواند باشد؟ از طرفی طنز مشکلات و مسائل اجتماعی را کاملن نشان می دهد، اما نه به صورت علمی، بلکه به صورت هنری و احساسی.

"تولستوی" می گوید: "کار هنر این است که موضوع هایی را که در علم مطرح است به حوزه احساس منتقل کند".

طنز هم همین کار را می کند. مضاف بر اینکه در طنز از آمار و ارقام و بحث و استدلال خبری نیست، اما به صورت احساسی علت ها عمیقن نشان داده می شوند یا دست کم اندیشه خواننده به سوی آن ها هدایت می شود.

در تعاریف، طنز را از هزل و هجو و فکاهه جدا کرده اند:

طنز: انتقاد همراه با رمز و کنایه، با رعایت و حفظ جنبه های هنری و زیبایی شناسی.

هزل: انتقاد از پدیده های اجتماعی در جامه شوخی، همراه با نیش قلم و زبان، با وضوح و صراحت بیشتر، آمیخته با ذوقی که آن را از هجو و دشنام متمایز می کند.

هجو: بد گویی از کسی و دشنام دادن و مسخره کردن دیگری به سبب انگیزه های کم و بیش خصوصی، بدون رعایت هیچ گونه جنبه هنری و ذوقی و زیبایی شناسی. و سه ویژگی دارد: ۱. جنبه شخصی دارد ۲. ریشه در کینه و بدخواهی دارد ۳. غیر عادلانه است.

فکاهه: شوخی و خوشمزگی و آنچه که مردم را به خنده بیندازد که شامل گفتار و کردار و رفتار است. فکاهه شامل یک ابتدا و یک انتهاست. انتها با ابتدا متضاد است. معمولن در فکاهه بخش میانی نداریم. امروزه به فکاهه لطیفه یا جوک می گویند.

مطایبه: شوخی لفظی و کوتاه که موجب خنده و غافلگیری شود.

کاریکاتور: طنز تصویری که نسبت به طنز مکتوب صراحت بیشتری دارد.

کاریکاتوربست زشتی را نمایش می دهد، اما طنز پرداز زیبایی را نادیده نمی گذارد. کاریکاتوربست بی رحم

است، اما طنزپرداز مهربان و خوش بین است.

کاریکلماتور: جملاتی کوتاه با رگه هایی از طنز است که گاهی شبیه به جمله ای قصار می شود. گاهی می تواند به

ضرب المثل تبدیل شده و گاهی به فضای شعر نزدیک می شود و گاهی تعریف یک کاریکاتور است. "پرویز شاپور"

آغازکننده این شیوه است. از اوست:

"خدا سایه مرگ را از زندگی ام کم نکند."

"وقتی تصویر گل محمدی در آب افتاد، ماهی ها صلوات فرستادند."

درطنز سه عنصر عمده: "انتقاد اجتماعی"، "خنده" و "اغراق" وجود دارد و اگر یکی از این

سه عنصر وجود نداشته باشد، ممکن است به هزل یا هجو یا دیگر انواع شوخ طبعی نزدیک شود.

اگر در یک نوشته که مثالن درباره زندگی یک انسان است، تنها به رویدادهای مضحک آن انسان بخندید و بعد از پایان نوشته دیگر درباره آن ننیدیشید، آن مطلب هزل یا فکاهه است. اما اگر ذهن تان ماجرا را دنبال کند و به نکات عمیق تری برسد، آن نوشته طنز است.

تفاوت اساسی شوخی و فکاهه با طنز در این است که در شوخی خنداندن هدف است، حال آنکه در طنز خنداندن وسیله ای است برای رسیدن به هدف.

اما شوخی یا انتقادهای سطحی و آبکی را تنها به این خاطر که نحوه بیان آن شوخ طبعانه است، به عنوان طنز جا

زدن، نیرنگ و دغل کاری است. مثل اینکه بخواهیم سریال را جای فیلم یا روزنامه را جای کتاب بنشانیم. هرچند که

روزنامه یا سریال به خودی خود چیزی ضروری است اما با کتاب و فیلم تفاوت دارد. شوخی بلاهتهای انسانی را به

مسخره می گیرد. شاید هم در ته دل، کمی هم می خواهد انسان ابله باشد تا وسیله مسخرگی از دست نرود.

طنز با زهرخند خود — که دلسوزی در پس آن نهفته است — می گوید: "ای انسان! می توانی خردمند باشی،

ابله مباش. می توانی تحسین انگیز باشی، تمسخرانگیز نباش."

نکاتی درباره طنز

+طنز و خنده از یکدیگر جدا نیستند. "لونا چارسکی" در کتاب "درباره ادبیات" می نویسد: "به طور کلی انسان وقتی می خندد که پیروز است". وقتی می فهمیم مسئله ای به ظاهر حل نشدنی را به سادگی می شود حل کرد، نیروهای جسمی و روانی خود را رها می کنیم و می خندیم.

+طنز اگر طنز باشد تسکین دهنده نیست، برانگیزاننده است.

+طنز تلخی واقعیت را می گیرد و به شیرینی بدل می کند. اما نه آن شیرینی دل خوش کنک و فریب دهنده ای که در "بزرگ نمیر بهار میاد" وجود دارد و نه آن شیرینی "لالایی" که شخص را به خواب خوش فرو می برد. به عنوان مثال طنز شیرین "چارلی چاپلین" قدرت آدمی را نشان می دهد. چابکی و تیزهوشی او را نشان می دهد که با آن کمبود نیروی بدنی خود را جبران می کند.

-چارلی – مردی کوچک و ضعیف، اما زیر و زرنک و تیزهوش و موقعیت شناسی ست که می داند ضعف بدنی خود را کجا و چگونه جبران کند. همیشه هم حریفان زومند را به کمک زرنکی و تیزهوشی خود شکست می دهد و این تماشاگر را می خنداند و درعین حال امیدوار می کند. خنده ای که چارلی بر می انگیزاند خنده ای ست آمیخته با تأثر و همراه با اندیشه. شاید یک فیلم کمدی معمولی ما را بسیار بیشتر بخنداند تا یک فیلم چارلی، اما تفاوت این است: ازسینما که بیرون آمدیم آن فیلم را فراموش می کنیم، حال آنکه فیلم چارلی، عمیقن در ذهن ما می نشیند و شاید تا یک ماه بعد یا سالها بعد در اندیشه آن باشیم. و این همان طنز است که تلخی واقعیت را می گیرد و درعین حال لالایی هم نمی گوید.

+طنز پنهان، طنزی است که نویسنده در لابه لای متن، سطرهای پنهانی دارد که کشف و تاویل این عدم تناسب، محتاج به دخالت مخاطب در خواندن متن و بازسازی آن است.

+قدیمی ترهای ادبیات، قبض و بسط ذهن مخاطب را نتیجه طنز می دانند.

+طنز تاب شیرین کاری ها و شعبده بازی های اقشار مرفه و بی درد را ندارد؛ چراکه هنر بی دردان و شکم سیران نیست.

+هدف خود "طنز" است، نه اینکه چیزی را به عنوان اعلامیه اظهار کنیم.

+هدف طنز، از رودخانه خنده به دریای تفکر رسیدن است.

+ "طنز سیاه" یا "طنز تراژدی" به گفته "آندره برتون" طنزی است که از یک طرف طنز و از طرف دیگر تراژدی و

غمناک است و از خنده بدون وقار خالی است. خنده طنز سیاه، خنده ای است که در همان حال خندیدن، گریستن را بر می انگیزد.

+ در طنز اگر "انصاف" نباشد، طنز نامنصفانه می شود و این خیلی بد است!
+ طنز باید در عین سادگی، سرشار از بدایع کلام و زیبایی های ادبی باشد؛ نه اینکه تنها خواص و اهل فضل و روشن فکران را شامل شود. اصلن باید طوری نوشته شود که هرکس در هر سطح علمی و اجتماعی، برای فهمیدن اصل مطلب محتاج به تفکر شود؛ حتا چند دقیقه.

+ طنز، حتی در اغلب اوقات محرک روح است و باعث خنده نمی شود. طنز پرداز کارش را از احساس عمومی آغاز می کند، اما غفلتن از آن جدا می شود و ما را منقلب می کند.
+ اگر مخاطب فکر می کند وظیفه طنز نویس صرفن اندرز و انتقاد است، نه سرگرم کردن روح؛ بهتر است خواننده مطلب طنز را کنار بگذارد.

+ طنز بدخواه انسان نیست و با انسان نمی جنگد. بلکه با صفات غیر انسانی او، با خصوصیات ضد انسانی او می جنگد.
+ بنای طنز بر تقابل و تضاد است.

+ در طنز موقعیت، بیننده یا خواننده خودش باید خنده را کشف کند، طنزپرداز او را نمی خنداند.
+ طنز هم مانند هر هنر دیگری دو طرف دارد: نویسنده و خواننده یا همان پدید آورنده اثر هنری و گیرنده آن.
در طنز، خواننده به اندازه نویسنده مهم است و نقش اساسی دارد. خواننده باید از من درک طنز - طنز ظریف و متعالی و اندیشمندانه - برخوردار باشد.

"اسکار وایلد" درباره رییس زندانی که در آنجا زندانی بود، در خاطرات خود می نویسد: "مرد وحشتناکی بود، چرا که هیچ قدرت تخیل نداشت".

حس درک طنز، یکی از ویژگی های اساسی انسان با فرهنگ است. این سلاح حمله او، ابزار دفاعی او و جان پناه اوست.

+ طنز یک پیروزی اخلاقی است که پیروزی مادی را کم دارد.
+ هرچه طنز با زبان استعاری و غیر مستقیم بیان شود، طنز تر است. مثلاً فرض کنیم در محله ای مرد گردن کلفتی با پسر بچه ای که ماشین اورا خط انداخته، چپ افتاده. این بچه چه می تواند بکند؟

زورش که به او نمی رسد. پس پشت دیوار می ایستد و از دور سنگی به سمت مرد پرت می کند و می گریزد. با این کار چه اتفاقی می افتد؟ آن آدم جدی و موقر و زورگو که همه از او می ترسند، تا سنگ به پشتش می خورد، هراسان برمی گردد و دور و برش را نگاه می کند و حالت مضحکی به خود می گیرد و قدری از ترس آوری اش کاسته می شود.

+طنز از عشق و دوستی و دلبستگی سرچشمه می گیرد، نه از بغض و انتقام و بیزاری و کینه. طنز نیمه مهر و نیمه کین نیست. آمیخته ای است از مهر و کین. درحقیقت مهر و کین دوروی سکه طنزند.

+طنز فقط وانمود می کند که دشمن، حقیر است. فقط می تواند رجز خوانی کند. طنز به دشمن می گوید: "تنها کاری که از من بر می آید، بر تو خندیدن است." پس طنز می کوشد با خنده، دشمن را نابود کند و هرچه ناپیروزتر باشد، خشمش شعله ورتر است.

+خواستگاه طنز شادی نیست، بلکه طنز محصول تراژدی است؛ برخلاف باور عوام که طنز را معادل خنده و لودگی می دانند.

+بازدارندگی و انذار در طنز، از سر خیرخواهی است.

طنز از منظر دیگران (دیدگاه ها)

۱.

حضرت محمد – صلی الله علیه و اله والسلام- فرموده اند: "انی لامزح ولا اقول الا حقا".

یعنی: "همانا من شوخی می کنم، ولی چیزی جز حق نمی گویم".

۲.

حضرت باقر – علیه السلام – فرموده اند: "ان الله يحب المداغب فی الجماعة بلا رفث".

یعنی: "خداوند کسی را که در میان جمع بدون ناسزاگویی مزاح کند، دوست دارد".

۳.

یک نظریه بسیار کهن درباره طنز این است که طنز وقتی ایجاد می شود که ما خود را برتر از شخصیت داستان

بینیم، آن وقت است که به کردارها و یا گفتارهای شخص فروتر از خویش می خندیم.

۴.

"ارسطو" خنده را منحصرن پدیده ای خاص انسان و علت خنده را تعجب می داند.

۵.

ابو علی سینا "شگفتی" را عامل ایجاد طنز می داند.

۶.

"شفیعی کدکنی" طنز را اجتماع هنری نقیضین می داند.

۷.

"ملویل کلارک" در کتاب "مطالعات درباره شیوه های ادبی" می گوید: "جهان طنز روی یک بیضی به دور دو کانون افشای بلاهت و تنبیه رذالت در نوسان است. مقولات شوخی، جدی، مبتذل و آموزنده را در بر می گیرد. دامنه اش از نهایت شقاوت و خشونت تا غایت شکوه و ظرافت است.

تک گویی/گفتگو / نامه /خطابه / روایت / تصویر حالات / شخصیت پردازی / تمثیل /خیال بافی /مضحکه /هزل /تقلید مسخره آمیز یا هرنوع وسیله و شیوه دیگر را، چه تنها و چه با یکدیگر به کار می گیرد و سطح آن مثل رنگ آفتاب پرست، لحن های گوناگون طیف طنز را ارایه می دهد:

بذله، فکاهی، تمسخر، کنایه، طعنه، بدبینی و هتاکی."

۸.

"علی اصغر حلبی" در کتاب "مقدمه ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران" می نویسد: "لطیفه به معنای نکویی است و سخنی که متضمن نکته ای لطیف باشد به نظم یا به نثر؛ سخنان دلنشین و نغز، شوخ طبعی و بذله گویی. و نیز گفته اند: لطیفه به معنی نکته ای است دقیق که در ذهن بیاید و با آنکه فهم آن مشکل نباشد، اما غالبین تعبیر از آن مشکل باشد."

۹.

"استفان کیلاک" در کتاب "طنز آن گونه که من دریافته ام" می گوید: "همواره چنین انگاشته ام که اصالت طنز خوب در آن است که دور از آزار و بدخواهی باشد. تصدیق می کنم که هنگام بدبختی دیگری، در همه ما تمایل شخصی به شوخی کهنه بدوی شیطننت آمیز وجود دارد. دیدن مردی که ناگهان روی پوست موز سر می خورد، به خصوص اگر مرد چاق و مهمی باشد، نباید بامزه باشد، اما هست!"

۱۰.

شفیعی کدکنی درباره "هزل" می نویسد: "هزل سخنی ست که در آن هنجار گفتار به اموری نزدیک شود که

ذکر آن ها، در زبان جامعه و محیط زندگی رسمی و در حوزه قراردادهای اجتماعی، حالت الفاظ حرام یا تابو داشته باشد و در ادبیات ما مرکز آن بیشتر امور مربوط به سکس است."

۱۱.

"دان پاول" می نویسد: "طنز رفتارهای مردم است همانطور که هستند؛ رمانتیسم رفتارهای مردم است آن طور که می خواهند باشند؛ رئالیسم رفتارهای مردم است آنطور که در ظاهر به نظر می آیند؛ در حالیکه باطنشان فراموش و دیده نمی شود."

۱۲.

بزرگان ما در تعریف بلاغت فرموده اند: "سخن بلیغ آن است که عوام بفهمند و خواص بیسندند."

۱۳.

"ماری ورلی مونتگ" می گوید: "طنز باید شبیه يك تیغ صورت تراشی جلا داده، تیز و برنده باشد، آنچنان که با يك تماس، چیزهایی را که به دشواری احساس یا دیده می شوند، زخم بزند."

۱۴.

"آرتور پلارد"، در کتاب "طنز" می گوید:

- بهترین طنز، آن است که مطمئن ترین لحن ها را دارد و حاوی مطمئن ترین ارزشهاست.
- طنز همیشه به تفاوت میان وضعیت، چنان که هست و چنان که باید باشد، به شدت آگاه است.
- طنز پرداز غالبین در اقلیت است.
- طنز پرداز ممکن است از استعدادش لذت ببرد و امیدوار باشد که ما هم از آن لذت ببریم، اما معمولن قصد جدی تری را مطرح می کند.
- طنزپرداز باید محتاط باشد.
- طنز همواره مستلزم قدرت و ایجاز در نکته پردازی است.
- این است جوهر یک طنز موفق: که قربانیان را از خشم دیوانه کنی و مخاطبان را از خنده روده بر!

۱۵.

"آیدین آغداشلو" می گوید: "اگر مخاطب با اثر هنری که درست تصویر شده است، ارتباط برقرار کند، معنای لحظه ای از زندگی او افزون می شود؛ این بالاترین موفقیت یک اثر هنری است. هنرمند تعهد ندارد که حتمن خبر خوب بدهد. گاهی خبر شکست می دهد و مجبور است که حامل خبر بد باشد."

۱۶.

"فریدون تنکابنی" می گوید:

"طنز فقط وانمود می کند که دشمن بس زبون است. طنزپرداز غمگانه معتقد است که دشمن طرف مبارزه اش بس خطرناک است و سعی او فقط در این است که همزمان خود و خوانندگان خود را به مبارزه بخواند. او فقط سعی می کند که دشمن را با نوعی رجزخوانی بی اعتبار کند که مثلاً: "ما دمار از روزگارت بر می آوریم!" . طنز می کوشد با خنده دشمن را نابود کند و هرچه ناپیروزتر باشد خشم آن شعله ورتراست. خنده در چنین حالتی به جای آنکه قهقهه آسا و پیروزمندانه باشد، تلخ می شود و به صورت یک رشته حمله نیشدار همراه با خشمی مفرط در می آید. نیشخندی است برای پیروز به نظر آمدن بردشمنی که مانده است تا شکست بخورد".

و

"طنز مانند هنرهای دیگر به آزادی نیاز دارد. همچون گیاه که به نور و هوا و آب نیازمند است و اگر از این ها کمتر از آنچه که نیاز دارد برخوردار شود، برگهایش زشت و خشن و خارهایش خشک و گزنده می شوند. اگر از آب و هوا و نور یکسره محروم شود، ناچار می پژمرد و می میرد. طنز اگر از فضای آزاد، دم زدن آزاد، از اغماض و تحمل یکسره محروم شود، چاره ای جز مرگ نخواهد داشت."

۱۷.

"چخوف" می گوید: "بزرگ ترین هدف و مقصد هنر و ادبیات، خدمت به اجتماع است. هنر به تنهایی معرف زندگی نیست، بلکه بررسی و قضاوت اجتماع به دست آن است. هنر باید از جنبه های تفریحی و وقت گذرانی بیرون آمده، وقف آگاهی و بیداری جامعه گردد و در سرایش اشعار و داستان های عاشقانه و عقاید ترحم آور رها نشود، بلکه ادبیات باید بیان هشیاری ها، بیداری های ملت یا ملل مختلف، در مراحل مختلف تاریخی باشد."

۱۸.

"گوگل" در "بازرس" می نویسد: "شما به که می خندید؟ شما دارید به خود می خندید". این به آن معناست که نیکی هایی که من در وجود شما بیدار کرده ام، در حقیقت به منش های خود شما می خندند. گویی موجوداتی

زشت ، اما ترحم انگیز را مسخره می کنند.

۱۹.

"کارل کراس " می گوید: "طنزهایی که مأمور سانسور می تواند آنها را بفهمد انصافن ممنوع هستند"(و باید سانسور شود) .

۲۰.

"چارلی چاپلین " می نویسد: "این داستان من است.من طعم گرسنگی را چشیده ام.من درد بی خانمانی را کشیده ام و از این ها بیشتر من رنج حقارت آن دلقک دوره گرد را که اقیانوسی از غرور در دلش موج می زند ،اما سکه رهگذر خودخواهی آن را می خشکاند،احساس کرده ام.با این حال من زنده ام و از زندگان پیش از آنکه بمیرند ،نباید حرفی زد.چهل سال بیش تر مردم روی زمین را خندانده ام و بیش تر از آنچه آنان خندیدند،خود گریستم.من فرشته نبودم،اما تا آنجا که در توان من بود تلاش کردم تا آدم باشم."

۲۰.

"شیلر " می گوید : " برای معاصران خود مطالبی بنویس که به آن احتیاج دارند ،نه مطالبی که می پسندند."

۲۱.

"لئون پی یر کنت " طنز را طغیان روح می نامد .

۲۲.

"مارك تواین" می گوید :"

همان بهتر که دهنت را بسته نگه داری و اجازه دهی مردم تو را آدمی احمق فرض کنند تا این که زیانت را باز کنی و هر شکی را در مورد احمق بودن از بین ببری."

.....-

راز های طنزپردازی

۱.

خوب بنویسید تا خوب خوانده شوید.

حضرت محمد –صلی الله علیه واله وسلم – می فرماید: "کار خوب آن است

که تبسمی از شادمانی بر چهره دیگری ظاهر کند."

۲.

هنر طنز نیاز به زمینه اولیه دارد. تا زمینه طنز پرانی نداشته باشید، تلاش های بعدی هیچ سودی ندارد. بعد از زمینه داشتن، مطالعه متون کهن و جدید و سپس تمرین و تمرین و تمرین، بالاخره شما را طنزپرداز مطرحی می کند. البته دو فاکتور شانس و صبر هم بی تاثیر نیست.

نشانه های زمینه داشتن هم همان انشاهای دوران مدرسه و مزه پرانی های به موقع و حاضر جوابی ها و جک گویی ها و خنداندن دوستان و سایر وابستگان است.

۳.

طنزپرداز وقتی اثر جنجالی خود را به وجود می آورد، آن وقت مورد اعتراض قرار می گیرد. چون به قول "نیما": "آب در خوابگاه مورچگان است."

۴.

طنزپرداز بیش از هر چیز بیننده ای دقیق است. او متوجه ویژگی های متغیر جامعه – که برای مردم به عنوان مشکل مطرح است – می شود. در حالی که مخاطب او هنوز متوجه این ویژگی های متغیر نشده یا به آنها زیاد توجه نکرده است. طنز پرداز می گوید: "بگذارید بر پلشتی بخندیم. من اطمینان می دهم که آنان ترحم انگیزند و ما بسی نیرومندتریم".

۵.

برای طنز نوشتن شهامت به خرج دهید و بدون ترس بنویسید. بزرگ ترین دشمن طنز، احساس ترس و نگرانی است. زمانی که نگران هستید، ذهن شما به گونه ای ناکارآمد عمل می کند و طنزتان شکست می خورد. پس بدون هراس بنویسید و آن قدر دایره لغات و اطلاعات ادبی، هنری، فلسفی، دینی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... خود را گسترش دهید تا بتوانید از آثارتان در برابر مغرضان و معترضان با زبان طنز دفاع کنید، ولو پشت میله های زندان!

۶.

طنزپرداز محکوم است که با طنز خود را ابراز کند. بعد با هر اثرش به مردم بگوید: "ببینید... من اینم".

.۷

همه نوشته های یک طنزنویس، الزامن طنز نیست. چند نمونه از نوشته های "عبید زاکانی" مفهوم طنز و هزل و حتی شوخی ساده را نمایان می کند.

نمونه طنز : "شخصی از مولانا عضالدین پرسید که چون است که در زمان خلفا مردم دعوی خدایی و پیغمبری بسیار می کردند و اکنون نمی کنند؟ گفت : مردم این روزگار را چندان ظلم و گرسنگی افتاده ست که نه از خدایشان یاد می آید نه از پیغامبر!"

نمونه شوخی ساده : " شخصی از مولانا عضالدین پرسید: یخ سلطانیه سرد تر است یا یخ ابهر؟ گفت : "سوال تو از هردو سرد تر است!"

.۸

سعی کنید هریک از آثارتان به خودی خود خوب باشند. تا می توانید سفارشی ننویسید. سفارشی نوشتن هم ذوق را می کشد ، هم وقت تان را تلف می کند. برای دل خودتان بنویسید. مخاطب پیدا می شود. مردم به خوبی تشخیص می دهند کدام کلام از دل نوشته شده و کدام کار برای پول. از آنهایی نشوید که برای دو سیر نان ، یکی به نعل می زنند ، یکی به میخ. اگر این جور شد، کارهای خوب تان را هم خراب می کنید.

.۹

طنز نوشتن دشوارتر است تا به جد نوشتن. طنزنویس از موهبت و استعداد خاصی برخوردار است که دیگر نویسندگان از این موهبت برخوردار نیستند.

.۱۰

برای طنز نوشتن فقط به خود اجازه دهید آنچه را که گفتنش به نظرتان اهمیت دارد ، بنویسید. به نظری که ممکن است منتقدین نسبت به اثرتان داشته باشند، اصلن فکر نکنید. به یاد داشته باشید که ابتدا برای خوشنودی خودتان و سپس مخاطبان تان می نویسید، تا از درون راضی شوید. اگر حتا هیچ کس نوشته های شما را نخواند، باید بدانید آن چه که نوشته اید آن قدر اهمیت دارد که تنظیم و نگهداری اش را برای تان توجیه کند. شادی و خوشنودی و ذوق و شوقی که پس از ساعت ها نوشتن به شما دست می دهد، خود پاداش آن است.

.۱۱

سوژه های به درد بخور برای ویراژ دادن یک طنز پرداز، در کوچه و خیابان به وفور یافت می شود. کافی است پنجره را باز کنید و نظری (در حد مجاز و شرعی) به بیرون بیندازید؛ یا اگر پنجره هم ندارید، زیر میزتان را نگاه کنید... به نظرتان آن جیرجیرک ریز و تنها برای چه کاری آنجاست و چرا آوازش غمگین است؟! چه کسی دلش را شکسته است؟! کجای کار دنیا کج پیش رفته که ماوایی ندارد و به زیر میز داغان شما پناه آورده است؟! "آرت بوچوالد" می گوید:

"شما هیچ چیزی را دیگر نمی توانید صحنه سازی کنید. دنیا خودش يك طنز است. تنها کاری که می توانید انجام دهید، ضبط کردن آن است."

پس کردارها، روابط و آداب و رسوم رایج در هر جامعه، مضمون اصلی طنز است.

۱۲.

حتما کلیات "عبید زاکانی" را بخوانید.

۱۳.

هرگز دو طنزپرداز دقیقا مثل هم به دنیا نگاه نمی کنند. نگاه طنز، یک مساله شخصی است. روش طنزپردازی هرکس هم مختص خودش است. اگر شیوه طنزپردازی شما با دیگران متفاوت است، نباید نگران باشید. اتفاق خیلی هم خوب است!

وقتی به سبک و شیوه قلم خود و ارتباط معنوی و موثر آن با درونتان پی بردید، هم به رضایت خاطر می رسید، هم بهترین طنزها را می آفرینید.

۱۴.

در طنزهای تان با نیروی "عادت" بجنگید. موضوع عادت کردن به هرچیزی را از زاویه ای ببینید که "عادی"، "غیرعادی"

و "غیر عادی" و "جدی"، "مضحک" دیده شود. آن چیزی که می خواهد خود را انسانی جا بزند، غیر انسانی دیده می شود و آن چه خود را مهم وانمود می کند، بی اهمیت جلوه گر می شود. این همان شیوه ی اغراق و مبالغه است که همان روش کاریکاتوریست هاست.

۱۵.

حس طنز، هرگز نمی تواند به قلبی نامهربان، سخت و حسود وارد شود. این راز ماندگاری بهترین طنز پردازان است. طنزپردازانی که در قلب تان جا دارند را مرور کنید. شما آنها را به خاطر آثاری که از قلبهای شان سرچشمه گرفته، دوست دارید. آنها صاحب نرم ترین قلب های دنیا بوده اند.

۱۶.

خیلی احمقانه است که یک طنزنویس —مثلن روشنفکر— بخواهد مردم عادی را یک جور دیگر ببیند. این همان قدر احمقانه است که یک آدم متمول بخواهد به مردم فقیر با دید حقارت نگاه کند. وقتی از بالای جهان به کره زمین نگاه کنید، تفاوت انیشتن و یک میمون چند میلی متر بیشتر نیست. نباید لحظه ای خیال برتان دارد که با دیدگاه طنز، از مردم عادی خیلی فاصله دارید.

۱۸.

طنز خط قرمز ندارد؛ با این حال هیچ یک از آثارتان نباید باعث آسیب و آزار کسی شود. باید آن کمبود را گوشزد کنید، در حد یک تلنگر مهربانانه، نه نیشگونی که جایش بماند و صدای طرف بلند شود. طنزی بنویسید که اگر خدا آن را بخواند، ببسندد و راضی باشد.

"عمران صلاحی" می نویسد: "من هیچ گونه خط قرمز برای خود ندارم و خود را مجاز به ورود به هر مقوله ای برای یک طنزپرداز می دانم."

۱۹.

هرگز با حالت خشم و عصبانیت یا دلخوری، به فکر طنزپیرانی نیفتید. بر عصبانیت خود غلبه کنید. هر چند "آگاتا کریستی" می گوید: "من بهترین سوژه های رمان های خود را هنگام ظرف شستن پیدا می کنم، چون از این کار به شدت بیزارم و مرا آن قدر عصبانی می کند که به فکر جنایت می افتم!"، اما او جنایی نویس است، نه طنزنویس! بنابراین بدون احساس رنجش و نکوهش و غرض ورزی و تنفر یا انتقام، بعد از رفع احساس خشم، از قلم طنزپرداز، بهترین طنزها آفریده می شود.

۲۰.

نیازی نیست که همه دانسته های فلسفی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... خود را صریح و مستقیم در طنزهایتان بیاورید.

۲۱.

جهان بینی خاص و اندیشه های یگ طنزپرداز- بی آنکه در اثرش به گونه ای ظاهر شود که به ارزش های زیبایی شناسی آن لطمه بزند _ ضامن اصالت قلم اوست.

۲۲.

یک اثر هنری در حال حاضر کارش خلق زیبایی نیست ، خلق مفهوم است.

۲۳.

وقتی دارید طنزی را می نویسید،اصلن به رضایت خاطر مخاطب فکر نکنید و حتا یک کلمه هم برای راضی کردن آنها هدر ندهید. فکر نکنید فلان سازمان یا فلان شخصیت چه واکنشی نشان خواهد داد.اگر دچار خودسانسوری شوید و به آن عادت کنید ،طنزهای تان از جذابیت و ماندگاری برخوردار نخواهند شد.

۲۴.

تا می توانید طنزهای تان را چند بار بازنویسی و ویراستاری و کوتاه و جمع و جور کنید.مثل قالب های: رباعی ، دوبیتی ، هایکو یا داستان های کوتاه و مینی ماستی مالیستی (!)

"داستا یوفسکی" می گوید : " حرف مرا بپذیر که همواره بر روی هر اثر هنری کار لازم است ؛ آن هم کاری عظیم.حرف مرا بپذیر که یک تکه از شعر چند سطری "پوشکین" که به نظر لطیف و ظریف می آید،در یک برداشت نوشته نشده است.مطمئن باش که "پوشکین" بارها و بارها آن را از سر گرفته و تنظیم کرده است.هیچ چیزی که یک نفس نوشته می شود ،پخته نیست ."

۲۵.

هرگز با اضافه گویی و روده درازی طنزتان را کش ندهید.خواننده را خسته نکنید.البته نه اینکه رشته کلام ناگهان قطع شود ،بلکه بی مقدمه وارد اصل مطلب شوید.به نمونه های زیر از " ابراهیم نبوی " توجه کنید :

-یکی بلد نبود راه بره ، همه فکر می کردن ایستادگی کرده.

- یه موش بعد از بیست سال فرار کردن ، یه روز ایستاد و پنج دقیقه فکر کرد؛گرچه خوردش.

-به یه نفر گفتن تو خیلی بزرگی.ما همگی خرتیم.باورش شد.مردم مجبور شدن همه بهش سواری بدن.

۲۶.

اگر بارها طنز نوشتید و تمرین کردید و تغییری در قلم تان ندیدید،مطمئن باشید که در دام یک الگوی خاص روحی و احساسی همراه با تقلید از دیگری گرفتارید و نگرشی بسیار خشک و متعصب نسبت به همه چیز دارید.بهتر است

نگاه تان را اندکی تغییر دهید و تکلف و سختگیری را کنار بگذارید تا روح تان لطیف تر و وسیع تر شود و اشتیاق به آفرینش طنز، درون تان را پر کند؛ آن وقت قلم تان با ریتم طنز، رقص خنده را سر خواهد داد.

۲۷.

نوشته های هوشنگ مرادی کرمانی، عزیز نسین، سیلور استاین، تونی بلیک و وودی آلن را حتمن بخوانید.

بخش دوم

درباره شعر طنز

ادبیات اطلاعات کلیدی دارد که باید آنها را بلد باشید. باید در عمق رفتن را بلد باشید. باید آنقدر شعر خوانده باشید که بتوانید قافیه ها را پیشاپیش حدس بزنید. باید شاعران و جنس شعرشان را بشناسید. من خودم سعدی را بسیار دوست دارم. با اینکه نمی دانم ادبیات ما مرهون سعدی است یا سعدی مرهون ادبیات! انگار در هم غرق شده اند. سعدی آنقدر پخته و شیرین زبان فارسی را به کار برده که تا نسل ما و نسل های بعد از ما همچنان بهترین است و شعرش خوانده و دیده می شود، مگر اینکه کسی روی دستش بلند شود!

اگرچه پیش هنرمند خاموشی ادب است

به وقت مصلحت آن به که در سخن کوشی

دو چیز طیره عقل است، دم فرو بستن

به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی

۲.

متأسفانه کارگاه های شعری حرفی برای گفتن ندارند و در آنها معمولن بیست و پنج تا سی ساله ها به عنوان

"استاد" کار می کنند!

این اساتید اگر روزی هم هشت ساعت مطالعه شعری داشته باشند، همین که با تجربه کم، خود را استاد

می دانند، دچار رکود وحشتناکی هستند.

"داوود ملک زاده" شعر زیبایی در این زمینه دارد:

"دبیللم شعر

از دکترای ادبیات بهتر است

هم چنان که "م.سرشک" شاعر

از "شفیعی ی کدکنی" ی محقق !

دیپلم شعر

از دکترای ادبیات بهتر است

وقتی می خواهی

گالیوری باشی در سرزمین لی لی پوت ها

دل بسپاری!

دیپلم ادبیات

از دکترای شعر بهتر است

وقتی شاه نامه ی فردوسی

-با آن تزِ دکتر ا –

بدون صله می ماند،

و معلمان عروض و قافیه

-با جلسه های بیست هزار تومانی –

قصرهای ذهنی شاعران را

عینیت می بخشند!"

البته این شعر محصول اردیبهشت ۱۳۸۵ است. هر روز با توجه به نرخ تورم اینگونه جلسات آبکی هم قیمتشان

بالاتر می رود.

۳.

پس یا با تحصیلات اصولی و دانشگاهی مهارت کسب کنید یا تا می توانید خودتان بخوانید و یاد بگیرید و تمرین

کنید. می گویند "شکسپیر" کتاب کم خواند، اما خوب

خواند. کتاب ، عینک آدم است که جای او دیده است و ادبیات ، هنری است که هرگز پیر نمی شود، آن هم ادبیات

فارسی که مشحون از قرآن است.

۴.

نقطه اوج هنر، کلام است. کسانی که "کلام" را می آفرینند، بزرگترین شخصیت های هر قوم هستند.

۵.

"ویکتور هوگو" می گوید: "شعر، سرّ مکتوم طبیعت است و شاعران متعلق به طبیعت و بشرند."

۶.

همان قدر که وزن و قافیه نباید اصل کلام را از بین ببرد؛ حرف تکراری هم نباید زد. بشمارید شاعران معاصر و کمی قبل تر، که وزن و ردیف و قافیه شان خیلی از "مولوی" بهتر است، اما شعر مولوی کجا و شعر تکراری امروز کجا؟! اگر شعر ساختید و یک هفته بعد آن را خواندید و دیدید حرف تازه ای گفته اید و خودتان خوشتان آمد، کاری کرده اید، اما اگر دیدید وزن و قافیه دارد، اما مثل بقیه حرف زده اید و از بقیه کمتر نیستید، اصلن خوب نیست.

۷.

مخاطب را نمی شود گول زد. اگر کار خوب باشد هم می خوانند، هم می خرنند. اگر نباشد، نه!

متاسفانه کتاب با تیراژ ۵۰۰ هم در کشور داریم که آن تعداد هم فروش نمی رود!

۸.

دنبال کمبودهایتان بگردید. اگر فکر کنید کامل شده اید، متوقف می شوید. باید هر روز که می گذرد، یک قدم جلو آمده باشید. وقتی شعر طنزی را ارائه می دهید و گل می کند، خودتان نفعش را می برید. اصلن متکی به کسی یا استادی یا سازمانی نباشید. خودتان تلاش کنید. غره نشوید.

۹.

هر کار ضعیفی نشانه کودن بودن انسان است، به خصوص در طنز و در شعر طنز. شعر طنز بسیار تاثیر گذار تر از نثر است. چون با کلمات کمتر و داشتن وزن و موسیقی در ذهن ماندگارتر است.

۱۰.

شعر در همین پدیده های اطراف اتفاق می افتد و اگر خارج از آن باشد ناقص است و مخاطب با آن ارتباط برقرار نمی کند.

۱۱.

یک شاعر خوب طنزپرداز از علل واقعی یک موضوع به صورت مستقیم حرف نمی زند. اما مخاطب او همان علت ها را

از راه احساس خود در می یابد.

۱۲.

نمی شود و نباید یک شعر با موضوع مرگ با شعر دیگری با موضوع عشق، اجرای واحد داشته باشند و پرداختشان یکی باشد. وزن شعر باید متناسب با موضوع باشد. این آسویی جدی است. مثلن همین ترانه "دل شده یک کاسه خون، به کنارم تو بمون، نرو با دیگری..." که اینقدر شاد اجرا شده و همه هم آن را شنیده اید، خودش طنز است! وقتی طرف از رفتن عشقش دلخون شده و التماس می کند که با دیگری نرود، چرا شاد است و دستمال تکان می دهد و می رقصد پس؟!

۱۳.

گفته اند: "شاعری طبع روان می خواهد نه معانی، نه بیان می خواهد" که احتمالا شوخی کرده اند، چون اگر معانی و بیان نداشته باشد، دیگر شعر نیست، نظم است.

۱۴.

"نظامی عروضی" می نویسد: "شاعر باید سلیم الفطره (پاک سرشت)، عظیم الفکره (بزرگ اندیشه)، صحیح الطبع (درست قریحه)، جید الرویه (نیکو تفکر)، دقیق النظر (باریک بین) باشد. زیرا چنانچه شعر در هر علمی به کار شود و شاعر باید که در مجلس محاورت خوشگوی بود و در مجلس معاشرت خوش روی. و باید که شعر او بدان درجه رسیده باشد که در صحیفه روزگار مسطور باشد و بر السنه احرار مقرر (خوانده شده). بر سفان بنویسند و در مدائن بخوانند، اما شاعر بدین درجه نرسد، الا که در عنفوان جوانی بیست هزار بیت از اشعار متقدمان یاد گیرد و ده هزار کلمه از آثار متأخران پیش چشم کند و پیوسته دواوین استادان را همی خواند و همی یاد گیرد."

۱۵.

گفته اند در شعر به غیر از وزن و قافیه، اراده شاعری نیز شرط است و الا بسیاری از آیات قرآن نیز وزن و قافیه دارد و

اتفاقن رعایت روی (حرف اصلی قافیه) هم شده است، ولی شعر نیست. نظیر این آیات: "ثُمَّ أَقَرَّرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَسْهَدُونَ، ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ".

۱۶.

"ملک الشعرای بهار" سروده است:

شعر دانی چیست ؟ - مرواریدی از دریای عقل
 هست شاعر آن کسی کاین طرفه مروارید سفت
 صنعت و سجع و قوافی ، هست نظم و شعر نیست
 وی بسا شاعر که شعرش نیست الا حرف مفت
 شعر آن باشد که خیزد از دل و جوشد ز لب
 باز در دلها نشیند هرکجا گواهی شنفست
 ای بسا شاعر که اندر عمر خود نظمی نساخت
 وی بسا ناظم که اندر عمر خود شعری نگفت

پس بزرگترین شرط شعر بودن _ و نظم نبودن - این است که احساسات و عواطف انسانی را برانگیزاند و شور و هیجان داشته باشد و سرشار از تخیل و تصویر باشد و در شنونده تاثیر داشته باشد، غیر ازین نظم است.
 ۱۷.

"آنتول فرانس" می گوید : "شعر خوب مانند مضرابی ست که تارهای روح ما را مرتعش می کند و ما حس می کنیم شاعر افکار خود را برای ما تشریح نکرده است ، بلکه افکار خود ماست که از زبان او می شنویم".
 ۱۸.

تا می توانید دنبال اختراع ترکیب های تازه و زیبا و بکر و استعاره های بدیع و تشبیهات شگرف باشید. از آرایه ها و فنون و علوم بلاغی استفاده کنید تا ذوق ادبی و زبانی قلمتان تقویت شود.
 ۱۹.

در شعر طنز وظیفه داریم آدمها را به خودشان نشان دهیم. ما انسان ها تقارن داریم ، اما مساوی نیستیم. مثلن چشم ها هم اندازه نیستند ، ولی رنگ و وزن آن اندازه هم است.
 ۲۰.

در شعر طنز هیچ کلمه ای نباید هدر برود. یعنی هر کلمه باید با تمام بار معنایی اش به کار رود. بسیار خوب است که با یک کلمه ، چندین نکته و مفهوم خاص را به طور همزمان به خواننده القا کنید. یعنی هرچه غیرمستقیم تر، قوی تر. هرچه از راه مخفی تری وارد شوید ، اثر آن عمیق تر خواهد بود.
 ۲۱.

عنوان شعرهای تان نباید موضوع شعرتان را مورد لو قرار دهد.

۲۲.

گفته اند : "شاعران دو گروهند : گروهی فقط شاعرند و به شعر شناخته می شوند و گروهی دیگر علاوه بر شاعری و شعر گفتن ، دارای فلسفه خاص و صاحب مکتب و مشربند.

رودکی و فرخی و منوچهری و انوری و عنصری و خاقانی گروه اول و فردوسی و سعدی و مولانا و حافظ و عطار از گروه دومند. در آثار همین گروه دوم "طنز" به وفور یافت می شود.

۲۳.

بعد از یادگیری قالب ها و وزن های شعر فاسی و درک قافیه و ردیف ، اساسی ترین کار ، استفاده از علم بدیع و معانی و بیان است. اینها شعر را محکم تر و شاخص تر می کند .

۲۴.

بیت اول شعر که در غزل و قصیده به آن مطلع می گویند ، نقش بسیار مهمی دارد. مطلع باید مفهوم کامل داشته باشد و از نظر زیبایی و شیوایی آنقدر محکم و جذاب باشد که تا پایان شعر ، مخاطب را به دنبال خود بکشد. بیت اول در دیگر قالب ها نیز باید همین ویژگی را داشته باشد.

سلام متروی تهران ، قطار زیرزمینی

محل شیک و تمیز قرار زیر زمینی! (محمد یزدانی)

یا

با اولین جوانه درخت افتتاح شد

توفان وزید و حالت باغ افتتاح شد (سیدعلی میرافضلی)

یا

ارزش مون به طول و عرض میزه

چقدر میز و صندلی عزیزه ! (ابوالفضل زرویی)

۲۵.

از وزن های شاد استفاده کنید.

اینا که هر لحظه به رنگی می شن

خال خال و راه راه و پلنگی می شن

هرچی بشه به جوری جوگیر می شن

با خودشون بی خودی درگیر می شن

اینا که روی خط عشق و کیفن

آنتی ویروس آپ تو دیت صیفن

همینا که ماهن و پاستوریزه

نجابت از نگاهشون می ریزه! (مرمر الفت)

یا

رام نمی دن، می گن سرت شلوغه

خوب می دونم که حرف شون دروغه

قواعد و ضوابط اداری

بهم می گن کمیسیون نداری

کشته اون موضع شفاقتم

نوکرتم ، دو ماهه علاقتم

خدا گواهه کار من "آنیه"

نمازتون چقدر طولانیه

پشت درت یه عده کور و پیرن

می خوان دو خط جواب ازت بگیرن

اون که نمازو عاشقونه می خوند

گدا رو نا امید برنگردوند....(ابوالفضل زرویی)

یا

لطف کن ای نگار من ،دور شو از کنار من

با دو ،سه متر فاصله ،رفع خطر نمی شود !

یا تو بیا به خانه ام،یا ببرم به خانه ات

یا برو بی خیال شو ،یا دم در نمی شود! (مهدی استاد احمد)

۲۶.

استفاده از تضمین : که یک مصرع یا یک بیت از شاعری دیگر در شعر آورده شود .

"پدرم روضه ی رضوان به دو گندم بفروخت "(حافظ)

بی پدر باشم اگر مجلس شورا نروم! (راشد انصاری)

یا

"گربه مسکین اگر پر داشتی "(سعدی)

این جوانان نیز همسر داشتی ! (مهدی استاد احمد)

یا

"آسایش دو گیتی ،تفسیر این دو حرف است "(حافظ)

سیگار بعد چایی ،چایی بعد سیگار ! (رضا رفیع)

.۲۷

روش تکرار در بدیع لفظی ،موسیقی کلام را بیشتر می کند.مثل تکرار یک صامت یا مصوت در چند کلمه بیت.

مانند تکرار حرف "خ" در این بیت که صدامعنایی و خش خش را به ذهن متبادر می کند :

خیزید و خز آرید که هنگام خزان است

باد خنک از جانب خوارزم وزان است (منوچهری)

البته شاعر دیگری فرموده :

خیزید و خر (!) آرید که بنزین نه گران است

ایهام در آن نیست ،کنون دور خران است ! (عباسعلی ذوالفقاری)

.۲۸

استفاده از تلمیح یا اشاره به آیه و حدیث یا ضرب المثل یا دست کاری در یک جمله مشهور فارسی یا عربی یا

دیگر زبان ها

این چه برخوردی ست که مورد پرد؟!

مرده شور این طرز ارشادت برد !

از چه زن را ول نمودی در فراق؟

انکر الاشخاص ، عندی ذوالچماق !

تو برای وصله کردن آمدی

نی برای مثله کردن آمدی ! (رضا رفیع)

۲۹.

بعضی جاها با توجه به موضوع و وزن و قوافی شعر، جای خالی بگذارید تا مخاطب خودش آن را پرکند.

آدم به بهشت سیب قرمز چون دید

گویا شکمو بود و بسی زانها چید

او خورد و برای تخلیه جای نیافت

پس روی زمین آمد و بر خاکش! (نعمت الله طالبی)

یا

پشت هم مرغ های سوخاری

وای عجب سینه ای ،عجب رونی

موز ممتد ،خیار طولانی

تازه با قطر غیر قانونی !

میهمان حریص بی جنبه

در شگفت از چنین فراوونی

پخته خورده نخورده قی می کرد

بی شعور کثافت! (مهدی استاداحمد)

یا

پس ندارم من ز بابایم گله

گر نموده مادرم را ...! (عباسعلی ذوالفقاری)

یا

تو که ناز شست مرا دیده ای

و از برق تیغم به خود ...! (حسن شعبانی)

۳۰.

تغییر آگاهانه و ناگهانی وزن شعر دریک یا چند بیت طنزآفرین است.

همه عمر برندارم سر از این خمار مستی

بابا تو دیگه کی هستی!

که هنوز من نبودم که تو بر سرم نشستی!

بابا تو دیگه کی هستی! (داریوش کاردان)

یا

گمانم از کهن ها شخص فردوسی به ما رفته ست !

بمیرم من برای او که سلطان در به رویش بست

چنان محکم بزد در را که وزن شعر پرپر شد

خود فردوسی از این ماجرا خیلی مکدر شد!

قلم را بر دواتش زد نمی دانم که چپ یا راست ؟
سرود آن چیزهایی را که عمری باطنش می خواست:

بسی رنج بردم از این اتفاق
که بستید رویم در این اتاق

اگر اهل فرهنگ هستی شما
پس از گفتمان می گریزی چرا ؟ (زهرا دری)

۳۱.

یک شعر یا ترانه معروف که مخاطب با آن آشناست را با طنز بازنویسی کنید. این کار را نقیضه می گویند.

ای کوه مخوف پای دربند
پز داده به صفه و دماوند

ای کوه خمیده و کلنگی
کی گفته که جیگر و قشنگی ؟

ای کوه تمیز رو به پایین
ای مخزن عطسه های پر فین

ای کوه بلند پوست کنده
جراحی تو کیلویی چنده ؟

ای سوژه ی دست کاریکاتور

ای معنی سنگ و چوب و آجر

ای گربه ی گاو گنده ی خر

ای معضل ازدواج دختر

ای پهن مثال سیب زمینی

ای کوه ترین دماغ! ، بینی !

از وسعت خود رهایییم ده

با عمق خود آشنایییم ده ! (زهرا دری)

۳۲.

بازی با کلمات در شعر جالب و طنز آفرین است.

مثلا یک کلمه را دو نیمه کنید .نیمی در یک مصرع ، نیمی در مصرع دیگر .

خواند بعدش او به تقلید از "شجر"

"یان" این استاد هم شد در دسر! (عباسعلی ذوالفقاری)

یا

تا نماند شک و شبهه بین ما

نام فامیلیم باشد ذوالفقار...

ری آن در بیت قبلی جا نشد !

سعی کردم گرچه من اما نشد (همان بالایی!)

۳۳.

یک واژه را از ابتدا تا انتهای شعر هی تکرار کنید. که به آن "التزام" یا "اعنات" گفته می شود.

بس که هی نی نی نی و نی گفته بود

بس که نی نی گفته و هی گفته بود

هر که می دیدش به او می گفت نی

در جوابش مرد هم می گفت هی! (شهرام شکبیا)

یا

چیزهای چیز داری از الف تا یای چیز

می شود با چیزهایی چیز گردد جای چیز! (زهرا دری)

یا

سر چه باشد تا فدای پای شمس الدین کنم

نام شمس الدین بگو تا جان کنم بر او نثار (مولانا)

.۳۴

استفاده از سوال و جواب: سوالات باید ظریف و زیبا باشد و دارای نکته باشد. اگر سوال برهانی است، باید آن را رد کنید و اگر جنبه انتقاد دارد باید آن را توجیه کنید.

آن کس که دیر آمده است، از همه جلوست

دیگر شعار حق تقدم برای چیست؟

این جا همه از آخر صف می روند تو

کوشش برای اول و دوم برای چیست؟

هی دم تکان دهند که ثابت شود خرنند

ثابت شده خریتنان ، دم برای چیست؟!

پنداشتید راست بمانید تا ابد؟

پس آیه "اذا دمروهم" برای چیست؟!

چون اشک و آه و گریه نشان فضیلت است

پس نیشتمو ببند، تبسم برای چیست؟!

خورده است تخم مردی و مردانگی ملخ

چون مرد نیست، این همه خانم برای چیست؟! (محمد رضا عالی پیام)

۳۵.

از حسن تعلیل استفاده کنید.حسن تعلیل یعنی اینکه برای نکته ای ، علت خوبی بیان کنید.هم می توانید علت و

دلیل حقیقی بیاورید هم غیر حقیقی.اصولا غیر حقیقی اش در طنز بیشتر جواب می دهد.

حوریان تا که بقایند مرا

بنویسید که این فردین است!(عباسعلی ذوالفقاری)

اغلب سوال و جواب ها نوعی حسن تعلیل است.

به سرو گفت کسی میوه ای نمی آری
جواب داد که آزادگان تهی دستند! (سعدی)

۳۶.

دلیل عکس : یعنی برای مطلبی دلیلی بیاورید که کاملاً بر خلاف انتظار و مخالف عرف و عادت باشد:

حاشا که من به موسم گل ترک می کنم
من لاف عقل می زنم ، این کار کی کنم؟! (حافظ)
یا

گویند مرا چو زاد مادر
مادر، پدرم شمال بودند! (مهدی استاداحمد)

۳۷.

تا می توانید از "ایهام" استفاده کنید .یعنی کلمه ای را به کار ببرید که دارای دو معنی باشد.یک معنی به ذهن نزدیک باشد و یک معنی دور ، و مخاطب با کمی تفکر به معنی دوم آن برسد.

ایهام در "شیرین" در قطعه زیر :

مثل همیشه سلام می کنم به تو
از پشت شیشه سلام می کنم به تو
شیرین ترین زن افسانه های من!
با ضرب تیشه سلام می کنم به تو! (مرتضا رشیدی)

یا

دیدند که در خلوت خود "می" خوردیم

شلاق و تشر زدند و ما "هی" خوردیم

دادیم تعهد که به می لب نزنیم

دیگر پس از آن همیشه با "نی" خوردیم! (مهدی استاد احمد)

یا

مثل "چین" در بیت زیر:

تا دل هرزه گرد من، رفت به چین زلف او

زان سفر دراز خود عزم وطن نمی کند (حافظ)

۳۸.

از مراعات النظیر (تناسب) استفاده کنید:

یعنی واژه های کلام اجزایی از یک کل باشند و از این جهت با هم ارتباط داشته باشند.

من مسلمانم

قبله ام یک گل سرخ

جانمازم چشمه، مهرم نور

دشت سجاده من (سهراب سپهری)

یا

"پیاده" و "شاه" و "قلعه" در بیت زیر:

هر پیاده اگر ز حسرت مرد

شاه با قلعه هاش جای خودش (زهرا دری)

۳۹.

از "جناس" استفاده کنید.

مثل جناس تام در کلمه "رژیم" در بیت زیر:

رژیم نگیر الان که شیر تو شیره

بذار رژیم بیاد تورو بگیره! (خلیل جواد)

۴۰.

یا

جناس قلب بعض - وقتی که جای یک صامت در کلمات هم هجا تغییر کند - در بیت زیر در واژه های غلط و لغط:

ولی هرچه هستی غلط می کنی

که احساس من را لغط (لگد) می کنی! (رضا رفیع)

یا

واژه "گور" در بیت زیر:

بهرام که گور می گرفتی می گرفتی همه عمر

دیدم که چگونه گور بهرام گرفت؟ (خیام)

یا

واژه "پروانه" در بیت زیر:

دکان کوچکی دارم ولی بی کسب پروانه

به جان من اگر شمع شوی، پروانه اش با من (رضا رفیع)

۴۱.

یا

از جناس مرکب - یعنی دو کلمه متجانس، هم هجا (هم وزن) باشند، اما اختلاف در تکیه داشته باشند، یعنی به

قول دستوریان یکی بسیط یا در حکم بسیط و دیگری مرکب باشد- استفاده کنید.

مثل "زیاد" و "زیاد" در بیت زیر:

گفتمش باید بری نامم زیاد

گفت آری می برم نامت ز یاد! (فرصت شیرازی)

یا

جناس مرکب در شعر زیر:

خواستم

بی هیچ آرایه ای بگویم

که نای کنایه ندارم

نشدا! (داوود ملک زاده)

۴۲.

استفاده از گویش های محلی و لهجه ها و حتی بیان لاتین و معتادانه!

چشمم شده ناودون و دماغم شده شرریر

یک منقل شرد و من و یک غربت دلگیر

ای وای بشوژد شما ژان! پدر عشق

این ببر خشن رو شه ژوری کرده تو ژنژیر؟! (سعیده موسوی زاده)

یا

علتی گیریه منو، ملاً محلّه رامبره

روضه ما دربه درا، اکبر و اصغر ندره

به خر همساده مون کاش یکی آستیکی می گفت

یه پوخی کاو و یه عمر سنگ کشی عرعر ندره! (بهرام سیاره -پیش شهرضایی-)

۴۳.

استفاده از تضاد: کلماتی که از لحاظ معنی عکس و ضد هم هستند:

مثل کلمات سخت/سست و دشمن/دوست و آخر/نخست در رباعی زیر:

من عهد تو سخت، سست می دانستم

بشکستن آن درست می دانستم

این دشمنی ای دوست که با من به جفا

آخر کردی، نخست می دانستم (مهستی گنجوی یا! ابوالفرج رونی... شما همان مهستی گنجوی بخوانید!)

۴۴.

"ترانه" اصول شعر کلاسیک مثل وزن، قافیه، ردیف و جمله بندی را در خودش دارد، اما شعر نیست و ویژگی های خودش را دارد. مثلن آنقدر که در شعر وزن و قافیه و هنجارشکنی اهمیت دارد، در ترانه اهمیت ندارد؛ یا آنقدر که ارتباط افقی و عمودی و هارمونی موسیقی در ترانه مهم است، در شعر نیست.

شعر خیلی خصوصی تر از ترانه است و ترانه خیلی عمومی تر از شعر است. در عین حال ترانه ای زیباتر است که از معیارهای شعری بیشتری برخوردار باشد.

تقریباً همه نقیضه های طنزی که بر روی ترانه های معروف نوشته می شود، ماندگار می شود. بسیاری از حرفهایی که نمی شود در شعر زد را در یک ترانه کوتاه می توان بیان کرد.

یاری که آد (Add) کرده بودم اونو تو لیست دوستانم

گفت که: دیگه خسته شدم، می خوام برم به روستام!

گفتم که: یار نازنین ایمیل من چی می شه؟

گفت که: توی دهات ما Gmail داره مد می شه!

منم عکساشو دیلیت کردم

نامه‌هاشو دیلیت کردم

هاردمو فورمت کردم

با یکی دیگه چت کردم!

...
دفعه‌ی آخر تو چت‌روم

که دیدم اون پلاسه

گفتم که ای ددم وای!

باز با کی داره می‌لاسه؟

ارزششو نداره

با این همه هزینه

آدم با ADSL

چت کنه با بوزینه!

...
لذا (!) عکساشو دیلیت کردم

نامه‌هاشو دیلیت کردم

هاردمو فورمت کردم

با یکی دیگه چت کردم! (محسن اشتیاقی)

.....

.۴۵

تفاوت دوبیتی با رباعی در وزن این دو قالب شعری است. رباعی بر وزن "لا حول ولا قوة الا بالله" است و دو بیت بر وزن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل (فعولن) است.

رباعی:

یک عمر تو زخم‌های ما را بستی

هر روز کشیدی به سر ما دستی

شعبان که به نیمه می رسد آقا جان!

ما تازه به یادمان می آید هستی! (جلیل صفر بیگی)

یا

حوا که به قول مومنین جده ی ماست

از نسل مکرمش به رحمت دنیااست

ز اول قدم خطای خود ثابت کرد

کاین جنس دو پا ز اصل مادر به خطاست ! (احمد بهمنیار)

و

دوبیتی :

دلم از دست این دنیا کباب است

چرا که بخت من دایم به خواب است

به هرکس بسته ام دل ، روز بعدش

مشخص می شود وضعیتش خراب است ! (راشد انصاری)

یا

به مال و پست و فرصتها وصالید

پماد طنز بر زخمش نمالید

میان آن ترافیک پر از حال

نمی دانم چه جوری ارتحالید؟! (زهرا دری)

هم در دوبیتی ، هم در رباعی ، باید ارتباط بین مصرع ها از لحاظ مفهوم حفظ شود . حتما کتاب "گوشه تماشا"

نوشته : "سید علی میر افضلی " را درباره رباعی بخوانید.

طنز شناسی

+ اگر اهل ادبیات باشید، می دانید که بهترین ادیبان دستی در آتش طنز داشته اند یا کلن طنزنویس و طنز سرا بوده اند. بشمارید: عبید زاکانی، سعدی، حافظ، مولانا، عطار، دهخدا، اشرف الدین قزوینی، میرزاده عشقی، جمال زاده، صادق هدایت، بهرام صادقی، منوچهر صفا، ایرج میرزا، ایرج پزشک‌زاد و معاصرترها هادی خرسندی، ابراهیم نبوی، منوچهر احترامی، کیومرث صابری و...

+ "عبید زاکانی" طنزی حکیمانه و روان شناسانه دارد. از ظرافت و زیبایی های زبان بهره می گیرد و به وضعیت روزگار خود می خندد

موش و گربه او طنزی چند پهلویی است که اوضاع تاریخی و فرهنگی و اجتماعی و تربیتی آن دوران را منعکس می کند و از طرفی زبان عامیانه را با گستاخی های ویژه قلم خود، همراه با دقتی شگرف درهم آمیخته است. دکتر پرویز ناتل خانلری در کتاب "عبید زاکانی لطیفه پرداز و طنزآور بزرگ ایران" می گوید: "در تاریخ ادبیات ایران کسی را قبل از عبید سراغ نداریم که به انتقاد اجتماعی پرداخته و به اسلوب یکی از رسالات انتقادی او (اخلاق الاشراف صدپند رساله دلگشا و ریش نامه) رساله ای پرداخته باشد. بنابراین علاوه بر هنرمندی در انشاء و اهمیت مطالب، افتخار ابتکار در این فن نیز به عبید زاکانی تعلق می گیرد

+ "سعدی" یکی از بزرگ ترین طنز پردازان است. "گلستان" او سرشار از مضامین طنزآمیز و لطیف است، بی آنکه عواطف مخاطب جریحه دار شود. طنز او از طرفی قابل فهم برای همگان است و از طرفی لایه لایه است و می توان از هر مطلب آن تاویل های گوناگونی استنباط کرد. طنز سعدی واقع گراست. توجه او به جزییات در فضا سازی ها آنقدر عینی است که در ذهن مخاطب تصویری از یک فیلم شکل می گیرد.

همه کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند خود به جمال!

یا

نه هر که در مجادله چُست، در معامله درست!

بس قامت خوش که زیر چادر باشد چون باز کنی مادرِ مادر باشد!

+ "حافظ" طنز بسیار رندانه و حکیمانه ای دارد. اهل صراحت نیست. آنقدر با ظرافت و نکته سنجی – بدون اینکه

ملال آور باشد - سخن می گوید که با هریار خواندن، مضمون تازه ای را می توان یافت. پس از هنر شعر، مشخص ترین وجه هنری او طنز است. سوژه های او ریاکاران، مفسدان

، ظاهر بینان، خودپرستان و جانماز آب کشانند.

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوا داد که می حرام ولی به ز مال اوقاف است

یا

فردا اگر نه روضه رضوان به ما دهند غلمان ز روضه حور ز جنت به در کشیم

یا

ترسم که صرفه ای نبرد روز رستخیز نان حلال شیخ ز آب حرام ما

می توان گفت طنز حافظ متأثر از تعلیم و تربیت دینی او ست.

+نوشته های "باستانی پاریزی" به قدرت طنز نگری و طنز پرانی بشریت بدجور اضافه می کند. آثاری چون: سنگ

هفت قلم، نای هفت بند، پیغمبر دزدان، از پاریز تا پاریس و... (بقیه شان را خودتان بگویید).

در "نای هفت بند" می نویسد:

روزی یکی از دختران دانشجویم، وقتی سر کلاس برای اولین بار گفتار و هیکل مرا دیده بود، آهسته به همکلاسی

اش گفت: "باستانی پاریزی همین است؟". طرف هم جواب داد: "آره".

-به نظر من کتبی اش خیلی از شفاهی اش بهتر است.

طرف هم توضیح داد: "همچنان که خودش هم کاریکاتور عکسش است!"

+طنز چخوف، طنز تلخ است. چخوف زندگی را گذر از دالانی نیمه تاریک، دراز یا کوتاه می داند- گذر از یک "استپ"

- اما عقیده دارد باید زندگی را با لبخندی تلخ گذراند، چون فرصت زیستن ما در این جهان اندک است.

+ "صادق هدایت" در داستان های دوره پختگی اش، طنز ظریفی دارد. مثلاً در داستان "علویه خانم" در جزئیات

رفتار افراد دقیق می شود. با ظرافتی دقیق، تمایل بین پیرمرد پینه دوز و دختر علویه خانم- عصمت سادات - را دنبال

می کند. در گاری، وقتی دیگران در حال چرت زدن یا دعا خواندن اند، پیرمرد قدم اصلی را بر می دارد: "پنجه باشی به

عصمت سادات گفت: به منزل که رسیدیم، خودم نعلین های شما رو درس می کنم، همه اش خیس و پاره شده ... " با این حرف پیرمرد، عصمت سادات چادرش را تا روی نعلین هایش پایین می کشد! رندی هدایت اینجا آشکارتر می شود که پیرزن هایی که در گاری هستند و مراقب گفتار و رفتار این دو هستند، حسادتشان گل می کند! و عکس العمل نشان می دهند: "ننه حبیب صلوات فرستاد و کفش هایش را در آورد و دمر و کرد. جیران خانم و فضا باجی هم در حال چرت از او تقلید کردند."

باریک بینی و حساسیت زیر بنای طنز است و هدایت از آن سرشار بود.

+ "برنارد شاو" بی تردید و بدون شبهه طنزنویس برجسته ای است که با توجه به زمان و مکان، دیدگاهی درست و تفکری متعالی و پیشرو داشته است. او در جامعه محافظه کار و سنت پرست انگلستان می زیست، اما در همه آثارش به مبارزه با سنت های پوسیده می پرداخت و به یاری دنیایی نو و تازه همراه با معیارهای انسانی می آمد. گذشته از آن، از ذوق و ظرافت هنری هم بهره فراوان دارد. خود می گوید: "اگر نمایشگاه ملی دچار آتش سوزی شود، کدام تابلو نقاشی را باید از بین تابلوها نجات داد؟ البته آن را که به در خروجی نزدیکتر است!"

+ "محمدعلی علومی" در "طنز در مثنوی معنوی" می نویسد: "بعضی از داستان های مثنوی - و از آن جمله داستان های طنز - تمثیلی و بعضی دیگر استعاره و تعدادی نیز آمیزه ای از تمثیل و استعاره هستند. خواننده و مخاطب مثنوی با جهانی شگفت انگیز مواجه می شود که در آن هیچ مرزی قاطع و مشخص وجود ندارد. از جهتی در فضاسازی و شخصیت پردازی بسیار عینی و واقعگرا هستند؛ که اغلب اوقات مخاطب را به یاد آثار چخوف می اندازند. از جهت دیگر داستان ها رمزی و سمبلیک و یا مانند آثار "توماس مان" و "هرمان هسه"، استعاری نیز محسوب می شوند.

+ "منوچهر احترامی" -طنزپردازی بی نظیر، مهربان، شایسته، بی تکلف، بی تفاخر، با قلمی قدرتمند و تسلطی شگرف بر متون کهن، که صمیمیت ذاتی اش را در آثاری چون "حسنی نگو بلا بگو" وارد کرد و ادبیات کودک را برای همیشه رونق داد - عقیده داشت: "هرجا که مناسبات و ارتباطات اجتماعی جابجا شوند و همه چیز جای خودش نباشد، زمینه ایجاد طنز فراهم می شود." به نظر او بهترین شیوه برای بیان این جابجایی، بیان طنز آمیز است. می گفت: "طنز به خودی خود معنا ندارد و وظیفه اش نشان دادن نابسامانی هاست. ما نباید در پی این باشیم که طنز راه حل را نیز به ما نشان دهد."

+منابع پیشنهادی برای مطالعه بیشتر

طنز چیست و چه خصوصیتی دارد؟: متن سخنرانی فریدون تنکابنی در آمفی تئاتر شیمی دانشگاه صنعتی آریامهر در تاریخ ۵۶/۵/۲۶

کلیات عبید زاکانی

گلستان سعدی

حافظ

مثنوی معنوی

فرهنگ لغات عامیانه: محمدعلی جمالزاده

نقیضه و نقیضه سازان: مهدی اخوان ثالث

عقاید النساء: آقا جمال خوانساری، تصحیح محمود کتیرایی

خنده سازان و خنده پردازان: عمران صلاحی

زمینه های طنز و هجا در شعر فارسی: عزیزالله کاسب

کاوشی در طنز ایران: ابراهیم نبوی

مقاله مذهب و طنز: حسن جوادی (مجله نگین ۱۳۴۷)

تاریخ طنز در ادبیات فارسی: حسن جوادی

مقدمه ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران: دکتر علی اصغر حلبی

دستور زبان مطایبه: دکتر احمد اخوت

اسرار شوخی نویسی: ملویل هلیتزر

فرهنگ اصطلاحات طنز: محمدرضا اصلانی

در باب طنز: سایمون کریچلی

طنزپردازی در ایران: حسین بهزادی اندوهجردی

چشم انداز تاریخی هجو: ناصر نیکو بخت

طنز در گلستان سعدی: محمدعلی علومی

طنز در مثنوی معنوی: محمدعلی علومی

طنز و بلاگی : رویا صدر

یادداشت های شهر شلوغ و اندیشه ها : فریدون تنکابنی

پایان

شهریور ماه ۱۳۸۷